

قیمت اجتماعی

مدنیت و مفهوم صحیح آن

بقلم دکتر رضا توفیق فیلسوف

این سلسله مقاله‌ها را بر حسب تقاضای ما جناب دکتر رضا توفیق فیلسوف که حالیه در مملکت جدید «حکومت الشرق الاردن» مدیر آثار حقیقه میباشند، بفارسی نوشته و فرستاده‌اند و در این دوره تجدید و انقلاب فکری ایران بسیار مفید و شایسته مذاقه است. نه تنها افکار فلسفی بلکه شیوه زبان و اسلوب بیان این متفکر شرقی برای ما بسی شیرین و سودمند است. مقدمه که بخواش ما جناب آقای شفق نوشته‌اند این فیلسوف معظم را بخوانندگان ایران‌شهر آشنا می‌سازد.

اداره محترم ایران‌شهر از این ناچیز درخواست می‌کند که چیزی چند با رعایت اختصار بنام استاد اجل آقای دکتر رضا توفیق بك فیلسوف نامی عثمانی که سالها در استانبول از مصاحبش استفاضه کرده و از خرمن دانش او خوشه‌ها چیده‌ام، نوشته باشم. ذکر نام و مقام بزرگان در نوشته‌های کوچک بسی دشوار است. و از این رو شرح حال و تعداد فضائل خصال این شخص بزرگ در این وجیزه نخواهد گنجید بنا بر این بهتر آن است که بگویم: «این زمان بگذار تا وقت دگر» و تنها سخنی چند بطور اشاره ذکر نمایم که گفته‌اند: «اگر در خانه کس است یکحرف بس است». نخستین تحصیل رضا توفیق بك ماتد شماره‌ای از فلاسفه و مؤلفین دیگر از ارسطو تا «که‌نی» (۱) همانا در علم طبابت بوده و درجه دکتری را در آن علم تحصیل نموده است. نخستین فعالیتش نیز در عالم سیاست بوده که با وکالت مجلس مبعوثان عثمانی شروع و با عضویت شورای دولت و اخیراً نمایندگی عثمانی در

مجلس صلح «سه‌ور» و وزارت معارف ختام می‌یابد. درجه خیال پروری و صمیمیت و «ایده‌آلیزم» او بیشتر از آن بود که بتواند در اداره‌های سیاسی این عصر مصدر کار و خدمت مهمی گردد و در واقع برای بر خورداری او يك کشور افلاطونی در خور بود. خوشبختانه کلهای سیاسی مردان بزرگ را از ارسطو تا «گونه» توانسته است از مشاغل علمی باز دارد و از این رو رضا توفیق بك نیز در این قیل و قال سیاسی گوشه‌های خلوت و کلاسهای درس و معرفتی بدست آورده و در عالم علم و ادب قلم و قدم زده و منبع انوار حکمت و معرفت گردیده.

آثار و مقالات او که با قلم بسیار شیرینی در زبان ترکی خواه در شکل مقالات و خواه در صورت کتب و رسالات بوجود آمده است، هر يك نمونه‌ای گرانبهای از گنجینه عرفان استاد می‌باشد. گذشته از افاضات قلمی، بیانات علمی ایشان نیز همواره در سالونهای دارالفنون استانبول و مجالس عمومی در هر بار چندین صد سامع مجذوب پیدا کرده است. صورت کنفرانسهای فلسفی او در شکل کتاب بزرگی بعنوان «دروس حکمت» در سال ۱۹۱۷ بچاپ اندر آمده. کتاب بسیار مفید و ضخیمی که در باره شاعر معاصر عثمانی عبدالحق حامد تألیف کرده يك شاهکار ادبیات است. بزرگترین تألیف او «قاموس فلسفه» است که گذشته از قاموس الاعلام سامی و کشف‌الظنون حاجی خلیفه و محیط المعارف امرالله افندی (که بدبختانه ناقص مانده) تنها اثر علمی و مهمی است که نه تنها در عالم عثمانی بلکه در تمام عالم اسلام بدون مبالغه نظیر ندارد و تا سالها نیز نخواهد داشت. افسوس که بجهاتی چند با تمام این اثر گرانبها نایل نیامد و آنرا او نیز مانند سلفش ناقص گذاشت. چنانکه در فوق اشاره شد استاد نه تنها

در معنی بلکه در لفظ نیز مهارتی کامل دارد بحدیکه آثار تری و نظمی او از بهترین نمونه‌های ادبیات جدید عثمانی بشمار رفته و در نزد ادبای ترك سر مشق شمرده می‌شود. تسلطش در زبان فرانسه معروف است و برای تدك این استعداد او کافی است که مقدمه مفیدی را که در این زبان بکتاب راجع به حروفیهای «نیکلسن» نوشته ملاحظه نمائیم (۲). در این زبان نیز مانند زبان مادریش تقریر با تحریر مسابقه میکند. روزی در مجلسی در استانبول که از دانشمندان خارجه نیز بودند کنفرانسی در خصوص «هربرت اسپنسر» حکیم معروف انگلیسی داده و آنرا بموجب خواهش حاضرین ارتجالاً در زبان فرانسه ادا نمود و داد سخن داد. در انگلیسی نیز این بنده يك کنفرانس تحریری ایشان را استماع نموده‌ام. در زبانهای معاصر یونانی و اسپانیولی نیز صحبت میکند. در قسمت کتابی و علمی زبان عرب از اول قدرتی داشت و البته امروز بواسطه طول اقامت در سوریه در تکلم این زبان نیز کامیابی حاصل کرده. قاموس فلسفه‌اش نشان میدهد که بزبانهای یونانی قدیم و لاتینی و آلمانی و ایتالیائی نیز بقدر احتیاج خودش وقوف دارد.

ذکر تعالیم و عقاید فلسفی او شرحی دیگر و فرصتی بهتر لازم دارد. همین کافی است که رضا توفیق يك «ایده‌آلیست» بوده جهان را جلوه‌گاه يك حقیقت معنوی میدانند. افسوس کتابهایی که استاد در این باب وعده داده‌اند هنوز انتشار نیافته است. علاقه دکتر رضا توفیق با ایران، ازلی است و معنوی. نه تنها مقدمه قصیده «ایوان مداین» (۳) بلکه چندین مقالات ترکی

[۲] رسایل حروفیه چاپ لیدن (جزو کتب اوکاف گیب)
[۳] «ایوان مداین» رساله پنجم از انتشارات ایران‌شهر.

و فارسی او فرط محبت و درجه عشق ایرانیت او را نشان می‌دهد. آخرین وثایق مهر او نسبت بایران يك سلسله مقالات علمی است که در مباحثه با يك نفر توران پرست متعصب خودپسین در مدافعه روح ایرانی از قلمش صادر شده و نشر گشته (۴).

زبان فارسی را بسیار شیرین مینویسد و با ادا و لهجه خوش آیندی حرف میزند. چند مقاله و رباعیهای فارسی او خود دلیل باهر این مدعا می‌باشد. یکی از آن رباعیها این است:

من عاشق نور پاك یزدان، هستم از تیگرگی ستم گریزان هستم
آتشکده نهفته دارم در دل کافران؛ بلی ز اهل ایمان هستم
در خواندن اشعار و آثار فارسی ذوق زیاد و حظی بزرگ میبرد.
اصلاً زبان فارسی را از دل دوست دارد و گوید:

در دهر کهن بسی سخندان آمد الهام سخن ولی ز ایران آمد
نه تنها در فلسفه اسلام بلکه در ادبیات و فلسفه بویژه در
تصوف ایران زبردست است. مقالات بسیار عمیقانه او در تدقیق
تجلیات روحی شعرای متصوفه ما خصوصاً مولانا و شبستری بسی
دمند و دلپسند است. آخرین نوشته او مقدمه‌ای بسیار مفیدی
است که در فلسفه خیام در اول «رباعیات خیام» چاپ استانبول
در تلو مقدمه ادبی آقای میرزا حسین خان دانش نگاشته است.
اکنون رضا توفیق از خاک ترك تبعید شده و در صحاری
سوریه روزگار می‌گذرانند! ولی او اول فیلسوف دنیا نیست که
معروض هجوم عوام فریبان بی مغز یا ملت پرستان کوتاه بین گردیده
است. نه تنها سقراط زهر خور شد و افلاطون ماتد بندگان به
بازار فروش فرستاده شد، بلکه اکثریت فلاسفه عالم همواره
معروض حکم‌های قتل و تکفیر بوده و بسا که مجبور بجلای

وطن گردیده‌اند. اقامتگاه کنونی استاد از گریزگاه و منفای فلاسفه قدیم یونان پر دور نیست! ولی عکسپهائی که استاد بخط خود تزیین نموده و به نگارنده فرستاده‌اند هنوز لمعه يك ذکاوت قوی و جوان را در پیشانی پهن و درخشان او نشان می‌دهد و ثابت می‌کند که «هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق».

امیدوارم وسیله‌ای پیش آید که وی از این غیبت «بودائی» با حدت تازه و قوت بی‌اندازه باز روی بمرکز آرد و به نشر آثار نهفته و بسط سخنان نگفته خود همت کمارد. چنین نیز خواهد گشت و اگر هم زود نباشد دیر خواهد شد و حقیقت کلر خود را خواهد نمود زیرا «محال است که هنرمندان بمیرند و بی هنران جای ایشان بگیرند». درود فراوان بر آن دوست بزرگ ایران باد! برلین — ۸ ماه ژانویه ۱۹۲۶ — رضا زاده شفق

مدنیت و مفهوم صحیح آن

تقریباً پنجاه سال می‌باشد که عالم شرق پدیدپی از صفحات بحران گذشته حال و وضعیتش دیگرگون افتاد. از يك جهت راههای آهن تلگراف و وسائط آمد و شد و اصول نوین تجارت و معاملات بانگ و مانند این تشکیلات و تأسیسات؛ و از جهت دیگر، سیاست استعماری اروپا و سرایت افکار و آثار، در میانه شرق و غرب پیوند مناسبات را صمیمی‌تر و محکم‌تر ساخت، و ما را فوراً در ملحمه کبرای مجاهده انداخت. حال آنکه ما شرقیان — در این شورش قیامت خیز و فتنه انگیز (۱) — از



[۱] این تعبیرات اگر هم خالی‌سده باشد استعمالشان درین موضع و معنا بیجا نیست زیرا شك ندارم که اختلافات و فسادات اجتهائی در عالم شرق فقط بدین اسباب راجع است.

سلاح نجات و اسباب فلاح نهی دست بودیم. و برتر از این همه دشواریها، در میانه ما عقیده خیلی گرفت و مشوش پیدا شده، اذهان نوران ما را در باره تقدیر مدنیت غرب، زیر شکجه اندیشه فرو برد. زیرا کلمه «مدنیت» تعیری است مهم و مبهم، و با همه این ابهام بهبودی امم علاقه اساسی دارد. چون در تقدیر معنی صحیحش متفکرین شرق هنوز نتوانسته‌اند همبزم اتفاق بشوند، لاجرم مناقشه دور و دداز و بسی نا هموار و ناساز ب میدان آورده، فقط بگفتگوی بی سود ترضیع وقت عزیز میکنند، و از این سبب در گریوه تردید افتاده، از عمل مانده و سراسیمه هستند. نمیدانند بکدام جهت از شرق و غرب توجه باید کرد!...

در این هنگامه گبر و دار وقتا که همه عالم مشغول بتدیر آزادی و بهبودی وطن خود با کمال غیرت و استعجال ورزش می نماید، حالت تردید مصیبتی است مهلك!...

بنا بر این در تقدیر این امر واقع — که نفوذ مدنیت اروپا است — باید صاحب نظر باشیم و تنها بمقصدی مفید قرار داده، بساحت عمل پای انداز عزم بشویم تا از این گریوه دلنگلی و تهلکه تردید رهائی یابیم.

اکنون این حقیقت تسلیم کرده همه منورانت که جمعیت بشر — همچون افراد — وجودی است عضوی و ذی حیات، و بنا بر این حیاتش صفحات مسلسل و متصل دارد که تابع بقانون تکامل است. جای شك نیست که در هر صفحه زندگانش بعضی مسائل پیدا میشود که بمنافع و مضار وجودش علاقه تام پیدا مینماید و آن امهات مسائل، بسی مسئله‌های دیگر را وجود میدهد. رجال سیاسی هر مملکت و دانشوران هر دور، بالخاصه بدین گونه مسائل اتعاب فکر میکنند تا در هنگامه بحران برای چاره سازی

مشکلات به دستور عملی — که موافق منافع مردم بندارند — دسترس بشوند. ممکن نیست و هیچ واقع نشده است که ملاحظه این مسئله‌ها را اهمال کرده و ضرر دیده نباشیم.

بنا بر این، چنین می‌بندایم که امروز مسئلهٔ مدنیت در نظر منوران شرق مهمترین مسائل است و می‌باید و می‌شاید ملاحظه کردنش چنانکه واجب است. از این روی آرزو داشتم که این مسئله را در مجلهٔ بی‌همتای ایران‌شهر موضوع بحث بکنم تا جوانان ایران را خدمتی بنمایم.

تاریخ گواهی میدهد که در هر دورهٔ تاریخی ملتی ممتاز مرتبهٔ معرفت و سرافراز بسطوت حکومت، مشعل کش ترقی و رهنمون آبادانی بوده است؛ شکل مدنیت بوفق ذوق و مزاج آن ملت جلوهٔ نمون شده و بهترین اسلوبی پذیرفته است. مصر و یونان ایران و روم، مدنیتی چنین ممتاز پیدا کردند. در زمان پیشین از بی‌یکدیگر پیشوای ترقی و مریی انسانیت و نگهبان آبادانی بودند؛ مدتی کم و بیش هم بر اقوام عالم فرماقرما شده زندگانی آزاد و بختیار بسر بردند و نام و شهرشان را بتاریخ انسانیت با کمال شرف سپردند. اکنون در میدان حکمرانی و آبادانی، اروپا کوس نوبت میزند. اعتقاد جمهور همین است که بهترین شکل مدنیت اخیراً در آفاق اروپا جلوهٔ نمون شده باشد؛ و این طرز نادیدهٔ آبادانی با مدنیات گذشتهٔ شرق قابل قیاس نیست. از آنروی، استعداد غلبه و میل استیلا می‌نماید و ما را تب‌لرز هراس میدهد که مبدا عادت نیاکان ما و طرز مانوس زندگانی ما را کلیاً از میان بردارد و مزاج ملی، و معنویت عربی، و حیثیت تاریخی خودمان را تماماً مبدل سازد.

این اندیشهٔ دل‌آزار تنها زادهٔ وهم و اثر خیال نیست؛ لسان

حال و نمثال حقیقی است جداً مدہش، و کابوس اندیشہ ما است. بدرستی شایستہ فکر و نظر است، زیرا بموجودیت ما (بموجودیت معنوی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ما!...) تعلق تام دارد. فی الحال مدینت اروپا عبارت از یک طرز نوین زندگانی و آبادانی است کہ در زمان پیشین مانند آن چشم جهان ندیدہ و عقل آدمی صورتش را ہرگز خیال نکرده است. واقعاً دربارہ پیدا کردن اسباب و لوازم تن آسائی بی مانند است؛ خصوصاً اسلوبش و محصولات صنعتش قشنگ و جاذب، ولی در تغیر معنویت و مزاج آدمی تأثیر فسونش غالب است؛ و چون احکامش مبنی بر رعایت کلری حقوق و سرآزادگی افراد بودہ است، مساعد یدشرفت مردم و مانعہ برانداز استعداد فطری است. و از ہمہ اسباب مجلوبیت شرق، مهمترین این است کہ بالخاصہ از روی ضرورت اقتصادی بہمہ حال مغلوب آن مدینت شدہ ایم. چنان می نماید کہ طول مدت مقاومت بنفوذش ممکن نیست. صدمات تأثیرش چون دیدای خروشان در هنگام مد و جذر ما را از ساحل عطالت (کہ ساحل سلامت شمرده و پنداشتہ ایم!...) بردارد و بمیان گرداب هولناک ضرورت بیندازد؛ چنانکہ وقت فرصت نماند تا ملاحظہ بکنیم و بگوئیم: «آیا این مدینت بیگانه را قبول و یا رد باید کرد؟» تأثیرش همچو تأثیر سرما می آید و در نخستین صولتش ما را ناخوش می سازد و نمی توانیم دانست کہ از کجا و کدام وقت و بطور و چون آمدہ و بر ما مستولای شدہ است.

از لوازم حیات، ہر چیز کہ از اروپا بہ بازار شرق می آید، با این قدرت نفوذ و با این تأثیر انقلابکار می آید. مثلاً یک قوطی کبریت و یا یک چراغ آستیلین کہ از اروپا بحسب الضرورہ می آوریم، نرنیب قدیم خانہ ما را بکلی تغیر میدہد. لباسهای نو

اسلوب و دیگر لوازم تن آسائی و همه اثاث بیت که از غرب وارد می‌شود بوطن ما، آهسته آهسته ولی بهمه حال ذوق ما وبالخصوص ذوق نسل جوان ما! را تبدیل میکند. از جهت دیگر معاملات سوداگری و مدنی و تأثیر ادبیات و صنایع نفیسه همه روزه اخلاق و عادات ما را دیگرگون می‌سازد و در معنویت ما جلوه‌های نوانو می‌پردازد. ما نمی‌توانیم جلوی این اختراعات نازه، سودبین و یا متأثر نباشیم. مثلاً نمی‌توانیم بجای لامپ‌های باک و ظریف اظهار عناد بنمائیم و هنوز هم خانه خود را — چنانکه در زمان پیشین — با خس و خاشاک و هیزم روشن و منور سازیم؛ و یا خود (چون نیاکان فرخ‌روان ما) چراغ روغن را ترجیح بدهیم. این غیرت جاهلی البته باعث فلاکت و پس ماندگی ما خواهد شد. زیرا مجرب و محقق است که اصول نوین هم پاکتر و هم بهتر و قشنگتر و آسانتر باشد؛ یعنی برای تن آسائی مردم منافی بسیار دارد. اگر این اصول تنویر (که مثلاً در این موضع ایراد کرده‌ایم!) عمومی و مرکزی باشد، شك نیست که از جهت اقتصاد هم ارزان‌تر می‌آید. از لوازم حیات و حوایج معیشت هر چیزی که چنین منافع را تکفل و تأمین بکند، مردم آن را بر امثالش مرجح دارند. این قضیه قانون طبیعی و اساسی است در عالم تجارت و اقتصادیات. همه منوران میداند که با قوانین طبیعی مقاومت و معاکسه کردن ممکن نیست بدون ضرر!... عرابه گاوی مسابقه باراه آهن تواند کرد!... مهمترین عوامل در تبدل احوال ما همین ضرورات اقتصادی است.

این تبدلات گوناگون نه تنها بر طرز معیشت ما، بلکه بر روان ما و خصائل نژادی و خصایص ملی ما تصرف میکند و تأثیر مینماید و خواه موجب خیر و خواه داعی شر باشد، يك امر

واقع است و بدیهی!... انکارش توانیم کرد. پس از این شك نیست که مادام که بتأثیر چنین عوامل بازیچه انقلاب دائمی هستیم، اراده و استطاعت نداریم که در حال قدیم خود پا بر جای ثبات بشویم؛ بالنتیجه و بهممه حال امر طبیعی است که آهسته آهسته از معنویت و طرز معیشت نیاکان خود دور و مهجور باشیم. این ملاحظه از هر جهت موافق حقیقت حال است.

واقعاً از نیاکان خود بیگانه شدن، هر وطن پرور را دلشکسته و دردناک می‌سازد. خودم بدین گونه تبدلات خیلی افسوس میخورم و از بن دل آواز عصیان می‌شنوم؛ ولی چه توان کرد چون بدرستی میدانم که معنی زندگانی همان مضمون تبدل و تکامل دائمی است. حتی می‌ندارم که در این بحث اصل مسئله کیفیت تبدل نیست؛ مسئله وجود و عدم است. چنانکه شاعر داهی انگلیسی گفته:

«بودن یا نبودن، مسئله فقط همین است.» (۲)

ما اگر عزم قوی داریم که در این هنگامه قیامت خیز و گریوه بحران، ورزش بکنیم تا در جنگ زندگانی هلاک و گمنام نشویم، باید بعصر خود معاصر و به پیشروان امم همعنان ترقی باشیم و پسمانده نشویم. اولین شرط فلاح و نجات این است و بنزد فیلسوفان عصر ما این قضیه معلوم و مسلم است که این شرط فلاح، شرط مطابقت است با محیط؛ چنانکه حکیم شهیر داروین این حقیقت را بدستوری واضح افاده کرده است (۳).

بقیه دارد.

To be, or not to be; that is the question. [۲]

Adaptation to the environment یعنی:

لزوم تطابق بظروف و محیط، اولین شرط نجات در جنگ حیات.

